وجمال طریقت وجلال حقیقت شما بافت آفاقه نمود و رحمت این نعمت کبری بدارید و شکر این موهبت عظمی بگذارید ع دلا
بنا سکفته و دانم : وجهی که چنانست کرامی عارفان و جانان رازدوستی چنبادو دستان کوید سرخوشو با هرزه اهل دهان مشهور
جبر اجمال حقیقت را بحجاب عزت ازدیده هرنا محرم پنهان دارید که منیت سینهٔ ارباب کینه محروم رازهای حق بان حضرت ایزدت
وحضه سبحان بارکاه صمدیت هیچکس را آن عطا ندهم که شمارا داده ام لباس اختصاص از جامهٔ خانهٔ فضل من پوشیده دارید
وشراب ناب محبت از دست ساقی لطف من نوشیده خوشحال مستان میکده صفوه و سرانداز ان خمانهٔ وحدت ب مرا
خوش بدین لطیفه ضمیر صدر از تربیت ترانه زبان که کای عشق را تو بی ساقی : کاسه لبش جهک الباقی قل بکوای محمد بندکان
خود را ان الفضل بتحقیق این برتری و بهتری که شمار است بید الله بدست تصرف خداوند است و بقول قول ان ذلک
سود آن بود کس اش کتاب و رسول ایشان نداد و ملک نخواهند داد و حق سبحانه میکوید کای سید ایشان زبکوی که از نزدی
علم یکبخت یا خود مرتبهٔ نبوت و ولایت بقبضه قدرت است و قادر است بر اعطاء آن پس نزدی تفضل یؤتیه
سید هر آنرا من یشاء هر کرا میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمت یا در قدرت ذو سعت علیم و دانست بحال
آنست حقاق پس هر کرا بفضل خود اختصاص بدارد کمال علم و قدرت باشد یختص تا کیه قول سابقست میکوید که حق تعالی مخصوص
میکرداند شایسته بسیار ذو رحمه یعنی با اسلام یا قرآن یا نبوت یا ولایت یا عصمت من یشاء هر کرا میخواهد و بسیار
که استحقاق آن دارد چنانچه محمد را صلوات الله علیه بمعنی از مناقب فیه که غیر او را منیست اختصاص او محققان کوید اختصاص او
محققان رحمت آنست که خواص عباد خود را بحقایق و لطایف بکلام خود رسانند تا نظر تعظیم در ان نکر کشد و بسر حقیقت تمکین
نمودند زبان اخلاص تلاوت قرآن نمودند بدیدهٔ دل جمال تکلم در آینهٔ کلام مشاهده کردند و اسطی کوید رحمت آنست که ترا از روی نیاز
بستاند و نه بهوبت خود قایم کرداند فقیری رحمت را نبخت تاویل کرد و سفر باید که تکلم از اخلاص میکرداند یکی را نبخت از راه
دیکی را نبخت اخلاق جمعی را نبخت عبادت کردهی را نبخت ارادت آرد نبخت توفیق ظاهر بنوازد و این رتبهٔ تحقیق بر ارباب
شرف سازد عوام را نبخت بر عطا ایشان رود بر خواص نبخت لقا اسرار نشت بند و نکته در ابهام لفظ من شاء آنست که زبان
از مزاج جانفزود زنکاران از طریق خوف انحراف نورزند چه این هر دو کرده در این دو حال تو د حضرت ذو الجلال ذو
رحمة یخافون عذابه خوف و رجا بال و پر سالکست : مرغ که بی بال شود خاکست : خوف آنست که مرغ شود در روش جان
تو یاد زر پا پر ورش ان الله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرکست مر مومنان ای عزیز بهو و دعوی آن کرد که کسی را
و بیه تمثل نداد و اند حق سبحانه اثبات کذب ایشان میکند در آیه تا لقی با حکم ایشان خاین اند و خیانت نزدیک صاحب ارباب
مستقیم است پس ایشان را دین صحیح عقیده پاک باشد و من اهل الکتاب در اهل کتاب من ان تامنه کسی که بشیر
امین سازی بقنطار ب هزار و دویست اوقیه از مال ذو القطار در اول سوره کذشت یؤده الیک ادا کند
مال را بتو کرامت دهند و آن عبارت سلام بود و نقل کرده اند از تربیش هزار و دویست اوقیه زر یا مات بوی داده بود





امانت را شرط داد اکر دو کشته اند مرا و ازین امانت رسانند که مطلقا خیانت در روش ایشان روی نیست ومن ان تامنه
بدینار کسی که اکر او را این کرد فی بر کیرند رد الیک ادا کنند و باز ندهد مکر تو بهو الا ما دمت مکر که
دوام باشی تو علیه قائما ایستاده بتقاضا و مطالبت یا الح و خصومت آن قاضی من عاذر بود که کرد نیا بود
وی داده و در ان خیانت کرد ذلک این خیانت باز کرد او هو در بانهم قالوا سبب آنست که کفتند لیس علینا
برا فی الامیین سبیل در باب خیانت با عوب که قومی اند خواننده و نه نویسنده و کتابه و مقتبی در کتب و باب ارباب
سطانیه و از ام منیت مستقید بهو دان بود که کوید که توریة نداده است و مال ایشان را بخود نشاید نهند و بهوی نبوی
ایشان که حکم میکردند بقبض مخالف توریة و اتخاذ مال او و دیکر میکفتند تحریم آنجا انه ما بر ایشان خدا هم و نقض عهد بندکان و از خویشان
بنده بخود در بروی حرجی نیست دیکر او خاص آن را شد که توریة در کشته خیانت کردن با مخالف حق سبحانه رد قول ایشان را و
یقولون علی الله الکذب و میکویند بر خدای دروغ چه در حل شریعت بدار امانت حکم رفته از کرد ذکر این آیه تو و آمد حضرت سوات
بهو که دروغ کفتند دشمنان خدای یعنی یهود هیچ چیز از عایت بهود و الا که در بر قدم سنت یعنی ترک و هجر رشد و کرامت
کرد بهو بر و خاجر او باید کرد و هم یعلمون و حال آنکه آنست که بان یهود میدانند که خیانت حرمت یا معلوم دارند که کناه بان
عقبت در بر ان عقوبت تکلی خواهد یافت بلی هر که در ایشان و کفت بی بر شمار کرف مست در خیانت عرب من اوفی
بعهده هر که وفا کند بعهدی که خدای با وی بسته در توریة از او امانت و ترک خیانت با عهدی که ایشان با خدای بسته اند
در زمان موسی علیه السلام بان محمد و اهل شارت کفته اند خدا را و ایشان عهد بست و ایشان را نیز در حق خود عهدی اما عهد خدای در حق ایشان
و هر حرمت که ایشان از برای آن آزده بکی علم یتقون الذین یتقون لعلوا و دیکر بسوات و اتقت طلق و لا تخف الا یعبدون
و عهد انسان نیز در حق خود بود و هر حرمت بکی رکتاب خیر دیکر جنب از شر پس ان اوفی بعهده و هر چه بر استواد و بود و فا
بعهد من لازمست پس هر که وفا کند و اتقی و پرهیزد و از باب حلال و حرام پرهیزد از سخط حضرت ذو الجلال فان الله پس
بدرستی که خدای یحب المتقین دوست دارد پرهیزکاران را و منع متقین در موضع محبت بلیست و اکر تقوی بر حب نیست
و اکر وفا نباشد و عهد شقی است و درین تقدیر عذر نکنند و وفا جرا شد ب نقض نشان نبود و از همچیست حفظ ایمان و وفا کار
نیست : بر عهد بر خاک فا نکس کر نکیت : کی صید تواند دولت ذو کیت : الا کیز جموع طاعات در دو چیز خصوصیت تعظیم
خدا و شفقت بر خلق خدا و صفت و فا هر دو اشتمال دارد زیرا که خدا بر وفا دوست دارد پس ارتکاب آن تعظیم او باشد و دیکر شفقت
نفقت پس عایت آن محض شفقت بر آدمیان بود و فا معتبر است کرازی تقوی با اخلاص اید و حق را نظر بر حب و نیات
و نظر بر اسباب تحریص خیرات و تقوی با خلوص طویت دست زند ع عیر تقوی بود زنک زاینده دل : و چون زنک خیانت بود و کشت
تقوی از اسباب تثبیت خیانت سوکند بر دو عهد در آیه دیکر بهو ان میان که و نه ایشان میکنند ان الذین
یشترون میفروشند یعنی بدل میکنند بعهد الله عهدی که با خدای بست در آن